

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که مطرح بود همان طوری که مستحضر هستید راجع به بحث صحیح و اعم بود و همان طور که برنامه‌ی این دوره هست مبنای کار را بر کلمات مرحوم نائینی قدس الله نفسه در فوائد الاصول قرار داده شده ، عرض شد که در مقدمات بحث عده‌ای از مطالب را حضرات متعرض شدند که اصطلاحا بیشتر جنبه‌ی مبادی تصویری دارد ، از مطالبی که ایشان در اینجا دارند ، البته بنا به این است که حتی المقدور سریع تر بحث را رد کنیم دیگر مجبور هستیم به این مقدار ...

عرض کنم که این مقدمات ایشان را ان شاء الله متعرض می‌شویم و بعد متعرض اجمالا تاریخ مساله و کیفیت ورود مساله و این را البته می‌گذاریم در بحث ثمره ، چون آقایان بحثی هم دارند به عنوان ثمره‌ی این بحث که ثمره‌ی این بحث در کجاست ؟ مرحوم نائینی در مقدمه‌ی دوم ، البته این مطالب در کفایه یا محاضرات مرحوم استاد و اینها هم آمده لکن برای اینکه بحث مراجعه راحت تر باشد بیشتر روی کلمات مرحوم نائینی در فوائد الاصول قرار می‌دهیم .

مرحوم نائینی می‌فرمایند : قد عرف الفقهاء الصحة والفساد ، عرض کردم این مساله‌ی صحیح و اعم در مقابل صحیح غالبا فاسد را گرفتند یا صحت و فساد لکن در مباحثی که در کتب اصول می‌شود در مقابل صحیح باطل هم گرفتند . یعنی در عده‌ای از تعابیر صحت و بطلان و عرض کردیم در این البحر المحيط ایشان بحث صحیح و اعم را در ذیل مسائل و بحث صحت و بطلان در احکام وضعی آورده است . بنده کرارا عرض کرده‌ام که در طی مسائلی که مطرح می‌شود آن جایگاه مساله و آن ترکیب اصولی مساله هم مد نظر است ، مطلب احکام وضعی در نزد ما در کتب اصولی فعلی ما جایگاه خاصی ندارد یعنی الان ما در این کتب اصول که متعارف ما شده که بیشتر به اصطلاح می‌گویند جلد اول مباحث الفاظ است این تقریبا حالا نمی‌شود گفت تحقیقا شبیه مباحثی است که اهل سنت در اصول مطرح کردند ، مباحث حجج و امارات که از زمان مرحوم شیخ انصاری ابتداء به صورت رسائل ایشان بود و بعد کتاب شد این مباحث به این شکل در کتب اهل سنت وجود ندارد ، در حقیقت به این شکل در اصول متاخر شیعه ...

اصطلاح اصول متاخر شیعه نزد بنده از زمان وحید بهبهانی است ، در اصول متاخر شیعه هم به این شکل نبود توسط شیخ ، عرض کردم این که می‌گویم رسائل بود و بعد کتاب شد چون آن که شیخ نوشته چهار رساله است و عرض کردم کرارا نسخه‌ی خطی خوبی از این کتاب

هست به خط مرحوم آشتیانی من یک تصویر آن را دارم. چهار رساله‌ی جداگانه است بعدها این ها را ضمیمه کردند حتی مثلاً المقصد الاول الثانی در کتاب شیخ مقصد اول و ثانی ندارد این ها را بعد اضافه کردند المقصد الثالث این ها را بعد به صورت اضافه به کتاب کردند. علی ای حال این شکل از مباحث اصول، البته مرحوم شیخ خلاصه‌ی آرائی را که در اصول متاخر شیعه بوده تقریباً جمع کرده و مرتب کرده البته باز کتبی که قبل از ایشان بوده تا حد زیادی هنوز با کتب اهل سنت است.

لکن اصولاً ما در مباحث اصول و اصول عملیه و امارات مخصوصاً در حوزه‌های ما از زمان شیخ کلاً منهج بحث و روش بحث عوض شد و لذا عده‌ای از مباحث در کتب اهل سنت وجود دارد در مباحث اصول که در کتاب های ما نیست عرض کردم یکی از مباحثی که در کتب اهل سنت هست مباحث احکام، تعریف حکم، اقسام حکم، اقسام حکم وضعی، اقسام حکم تکلیفی، تعریف حکم وضعی اینها را مفصل دارد، عنوان دارد اصلاً خودشان و در احکام وضعی صحت و بطلان دارد نه صحت و فساد، ما در اینجا صحت و فساد داریم. یعنی اینجا غالباً صحیح و فاسد مطرح می‌کنند آنها صحیح و باطل.

احکام وضعی خوب بالاخره یک مساله‌ی اساسی است در اصول چون در اصول متاخر شیعه نبود به یک مناسبتی مرحوم نائینی در بحث استصحاب آنجا متعرض احکام وضعی شد در مقدمات استصحاب به مناسب این که عده‌ی اصحاب تفصیل قائل شدند بین احکام وضعی و تکلیفی ایشان احکام وضعی را آنجا آورد. الان ما به طور طبیعی در اصول متاخر شیعه احکام وضعی را در استصحاب می‌خوانیم، جایگاه خاصی در اصول ندارد. در صورتی که باید جایگاه خاص خودش را داشته باشد و تقسیم خودش.

و عرض کردیم بیشترین اقسام احکام وضعی را هم آنها شرطیت و مانعیت دارند این جزئیت را ما در مصادر ما اضافه کردیم و در مثل کفایه اگر یادتان باشد ولایت و حجیت و اینها را هم اضافه کرده ایشان و احکام وضعی را خیلی توسعه داده است. احکام وضعی در اولش در اصول اهل سنت شرطیت و مانعیت بود بعد جریان پیدا کرد من جمله صحت و بطلان، صحت و بطلان در همین کتابی مثل بحر محیط دارد که آیا جزو احکام...

یعنی این بحثی را که اینها مطرح کردند بما یوجب سقوط الاعادة والقضا این نکته‌اش این بود که صحت و بطلان قابل جعلند به نحو حکم وضعی البته باز توضیحات عرض می‌کنم اجمالاً از عده‌ای از عبارات اهل سنت در می‌آید که حکم وضعی اخبار است حکم نیست جعل نیست حالا بنا بر این که جعل باشد، توضیحاتش را باید در احکام وضعی گفته بشود جایش این جا نیست، توضیحاتش خواهد آمد.

آن وقت این ها صحت و بطلان به این معنا ممکن است یک عملی صحیح نباشد شارع بگوید صحیح است جعل به این معناست . ممکن است یک عملی ناقص باشد شارع بگوید تام است ، ممکن است یک عملی صحیح باشد شارع بگوید ناقص است و این فاسد است و اعاده اش بکن و دو مرتبه انجامش بده .

ولذا بحث صحت و فساد در مباحث فقهی به معنای یسقط الاداء والقضاء شد و در معنای اصولی اش به معنای حکم وضعی شد ، اصلا اصل بحث این که آیا جزو احکام وضعی هست یا نه ، طبعاً چون این مساله مطرح شد به لحاظ کلامی متکلمین چون مساله‌ی عقوبت را بیشتر و جزا و ثواب و تکلیف و احکام مکلف و مکلف در نظر می‌گیرند به این معنا که منشاء عقاب و ثواب نباشد اگر مستلزم عقاب یا مستلزم ... این تام است . اگر مستلزم ناقص است یا فاسد است یا باطل است این اصطلاح متکلمین هم اضافه شد .

آن که الان محل کلام است در حقیقت این است که بحث متکلمین را اینجا آوردند جایش نیست ، آن که مناسب بود در اینجا بیاورند این است که آیا صحت و فساد جزو احکام وضعی هستند یا نه ؟ چون به نظر می‌رسد که صحت مطابقت است و این جزو احکام وضعی نیست.

من حالا یک پراتنز هم باز کنم ، چون در باره‌ی احکام تکلیفی و وضعی مجموعاً چهار رای وجود دارد یعنی بین مجموع این که هر دو اخبارند اصلاً هر دو امر جعلی نیستند این را من الان قائلی به ذهنم نمی‌آید اما چون در آن دو تایش قائل هست شاید یک کسی جمع بکند، رای دوم این است که ظاهر عبارت مرحوم آقا ضیاء حکم تکلیفی را جعل نمی‌دانند ، حکم وضعی را جعل می‌دانند ، حکم تکلیفی را عبارت از ابراز اراده‌ی آمر ، چون می‌گید اراده‌ی آمر هم یک امر واقعی است و ابراز هم یک امر واقعی است پس درش جعلی ندارد، در حکم تکلیفی جعل نداریم . مرحوم آقا ضیاء در این رأی شاذ هستند منفردند که حکم تکلیفی جعل ندارد ، چون ابراز اراده است ، گاهی اوقات می‌گویند اراده‌ی مبرزه گاهی می‌گویند ابراز اراده و این هم رای دوم .

رای سوم آن که بین اهل سنت هست عده‌ای شان یا شاید هم همه شان که حکم تکلیفی جعل دارد لکن حکم وضعی اخبار است ، همیشه این مثال را عرض کردم ، اقم الصلاة لدلوك الشمس ، اقم الصلاة را جعل می‌دانند دلوك الشمس را اخبار می‌دانند ، به این معنا که وقت نماز عبارت از دلوك تا غسق الليل است ، پس این اخبار است و این امر جعلی نیست آن یکی چرا حکم تکلیفی جعلی است.

رای چهارم که شاید مشهور بین اصولین ما باشد هر دو جعلی هستند هم حکم تکلیفی جعلی است و هم حکم وضعی جعلی است هر دو جعل و اعتبار می‌خواهند و انشاء می‌خواهند . این هم یک پراتنز بسته اختصاراً راجع به این مبنا و تفصیلش هم در کنار بحث‌ها خواهد آمد.

و عرض شد که بین فساد و بطلان تساوی هست یا نه؟ یکی است فساد و بطلان یا نه؟ عرض کردیم الان در اذهان ما یکی است یعنی فاسد و باطل یکی است لکن در باب معاملات گفته شده از امثال ابو حنیفه و غیره این یک اصطلاحی است آقایان اگر می خواهند کتب حنفیه را نگاه کنند به این اصطلاح وارد باشند. امروز متأسفانه دیدم که این حاشیه‌ای که بر محاضرات مرحوم استاد هست در بیع مکره که در بحث بعد در بیع خواهیم گفت یک عبارتی را از حنفیه نقل کرده ...

دقت کنید حنفی‌ها فاسد را غیر از باطل می‌دانند، در بیع فاسد را غیر از باطل می‌دانند، باطل آن چیزی است که اصلاً نیست و لذا هیچ صلاحیتی ندارد فاسد آن است که هست اما صلاحیت دارد که جبران بشود، صلاحیت جبران دارد مثل عقد مکره، عقد مکره را فاسد می‌دانند اما باطل نمی‌دانند.

اما فرض کنید عقد صبی، عقد صبی را باطل می‌دانند یعنی اگر صبی رفت چیزی خرید بعد بزرگ هم اجازه داد فایده ندارد. باطل یعنی اساساً نیست، یعنی کلاً نیست. عرض کردیم این اصطلاح فرق بین باطل و فاسد در باب بیع و معاملات نزد ما ثابت نیست اشتباه نشود، علمای ما این مطلب را قبول نکردند، باطل و فاسد در باب معاملات یکی است.

اما در باب عبادات هم نزد ما تقریباً یکی است نماز فاسد و باطل یکی است، در خصوص حج که یک خصوصیتی دارد آنجا می‌شود گفت که باطل غیر از فاسد است و آن هم بخصوصیه فی الحج یعنی بحث فقهی است که باطل، فرض کنید در ایام حج مشغول اعمال حج است مرتد شد اصولاً، حالا رفت وقوف هم کرد لکن مرتد شد این باطل است کلاً درست نیست.

اما اگر فرض کنید محرمات احرام را انجام داد بنا بر معروف بین اصحاب ما محرمات احرام موجب بطلان یا فساد حج نمی‌شود الا خصوص جماع به استثنای او موجب فساد نمی‌شود، کل محرمات احرام را هم انجام داد. لکن از جمله‌ای از اهل سنت نقل شده که چرا موجب فساد می‌شود، مشهور بین ما این است.

لذا اگر انجام داد مع ذلک باید حج را تمام بکند با این که فاسد است باید تمام کند. از قبل موقوفین و الی آن شرایط معینی که دارد، انجام داد با این که فساد است، باطل نیست، فاسد هست اما باطل نیست.

ولذا اعمال حج ... حالا اگر ما این را تفریع قائل بشویم، اگر بگوییم نه آن یک تعبد خاص است بحث فاسد و باطل یکی است آن فرق نمی‌کند، آنجا یک تعبد خاصی است، آنجا را دیدم یک عده‌ای از اهل سنت تعبیر کردند که این حج فاسد هست اما باطل نیست. اما اگر مرتد شد باطل است. با ارتداد کلاً دیگر راهی ندارد. اما اگر آن عمل را انجام داد این فاسد است به این معنا که باید حج را تمام بکند تا

آخر انجام بدهد و حتی در روایت دارد که سالت که فرض ایشان و واجب ایشان گفت کدام یکی بود همان فاسد همان که فاسد بود فرض است، این یک نوع عقوبت است، نه اینکه آن باطل شد حالا دو مرتبه قضا می کند.

عرض کردیم که این سرش این است که هر چه یک خصوصیتی دارد که اگر وارد احرام شد بدون اینکه آن اعمال را انجام بده از احرام در نمی آید ولو مرتکب محرمات بشود. تا آخر عمل که ذبح و اینها باشد. البته در میان جاهلیت چون طوافها را اول انجام می دادند تصورشان این بود که با قربانی ما از احرام در می آییم، چون مساله ای احرام را عرض کردیم کرارا حج در میان جاهلیت بود و تا فکر می کردند تا قربانی را ذبح نکنند از احرام در نمی آیند لذا در تاریخ هم دارد در صلح حدیبیه وقتی که پیامبر فرمود که مشرکین مانع شدند و نمی شود عمره انجام داد بعد گفتند که پس ما چه کار کنیم؟ پیغمبر فرمودند که از احرام در بیایید قربانی کنید و از احرام در بیایید، قبول نکردند گفتند نمی شود ما تا به منی نرویم و قربانی نکنیم از احرام در نمی آییم، این طور نوشتند که حتی پیامبر با ام سلمه ناراحت بودند که اینها حرف گوش نمی کنند، ام سلمه هم عرض کرد که یا رسول الله شما اول انجام بدهید.

آن وقت حرفشان این بود که ما تا سعی بین صفا و مروه نکنیم و تا قربانی نکنیم نمی شود از احرام در بیاییم این یک تصور کلی است. اما در باب نماز این طور نیست، شما رویتان را قبله برگردانید یا صحبت کنید از نماز در می آید هم فاسد است و هم باطل است دقت کردید؟ این خصوصیتی است در باب حج که حج مجرد ارتکاب محرمات از آن حالت احرام در نمی آید، تا خود عمل را انجام ندهد و تا آنجا نرود و قربانی بکند از احرام خارج نمی شود، هنوز بر احرامش باقی است، تا سعی بین صفا و مروه نکند و آن اعمال را انجام ندهد... ولذا حتی اگر مثلاً آمیزشی داشت جماعی داشت با آن هم از احرام خارج نمی شود.

در باب روزه عرض کردیم احتمال دارد روزه ای ماه رمضان از این قبیل باشد، مثل احرام حج باشد. یعنی در ماه رمضان حتی اگر خورد باز هم یجب علیه الامساک الی اللیل، بنای اصحاب بر امساک است، امساک بکند اما احتمال دارد که حتی صدق صوم هم بکند، امساک غیر از صوم است. چون اتموا الصیام الی اللیل شاید معنایش این باشد. که این به نحو عام استغراقی باشد تحلیل بشود یا به قول آقایان منحل بشود. این عام منحل بشود یعنی کل آن من الانات یجب علیه الصوم، ثم اتموا الصیام...

یکی از حضار: یعنی صحیح است روزه اش؟ باطل نیست؟

آیت الله مددی: نه دیگر روزه را باید بگیرد بعد باید قضاء بکند. بعد باید مفطر بدهد و قضا بکند.

ولذا هم بعضی شبهه کردند که اگر در ماه رمضان عمداً روزه را خورد دلیلی بر قضاء نداریم در میان زیدیه این قول هست دلیلی بر قضاء نداریم. یا حتی عصیاناً، مثل این فسقه ای که روزه نمی گیرند دلیلی بر قضاء در باب روزه نیست، مرحوم آقای خوئی هم در اول بحث صوم

به یک راهی سعی کردند و مرحوم شیخ، دیگران هم در کتاب صوم این بحث شده که اصل اولی این است که اگر روزه را ناقص انجام دادیم قضاء بشود یا نه یک بحثی است مستقل در باب روزه.

اما روزهی غیر از ماه رمضان آن چرا باطل می شود، فرق بین ماه رمضان و غیر ماه رمضان اگر روزهی کفاره بود، روزهی نذر بود، روزهی مستحبی بود، اگر در روز غذا خورد از روزه درمی آید دیگر برایش امساک یا صوم تا شب تا مغرب برایش لازم نیست. این ها را خوب دقت کنید اینها نکات خاصی است که در ابواب خاص آمده است و الا طبق قاعده بطلان با فساد به یک معناست.

این که مرحوم نائینی دارد که الصحة والفساد به این معناست و اینکه ایشان معنای متکلمون تنها ایشان نیستند آقایان اصولیین بحث های متکلمین را هم اینجا آوردند البته این بوده اشتباه نشود اصولا در دنیای اسلام اصول فقه خیلی متأثر به کلام بوده، هم متکلمین بزرگشان کتاب در اصول نوشتند... همین مغنی ابن قدامه که حدود با مکرراتش به اصطلاح با تلفیقات حدود بیست جلد است خوب مباحث اصولی را هم دارد با این که کتاب کلامی است مباحث اصولی را هم دارد.

اصولا یک آمیزش بسیار شدیدی یعنی یک ارتباط بسیار شدیدی بین متکلمین حتی متکلمین بزرگ امثال ابوالحسین بصری کتاب در... تازگی شاید چند سالی است که یک کتابش را چاپ کردند. کتاب در اصول داشتند.

علی ای حال یک ارتباطی... اینکه متکلمین... والا مناسب این بود که می گفتند ما یوجب القضاء والاعاده، این در باب فقه و در باب اصول فقه نه اصول عقائد، اصول عقائد یعنی کلام، در باب اصول فقه حکم وضعی است، صحت و فساد خودش جزو احکام هستند. این بحث را ایشان اینجا مطرح نکرده و خود آقایان هم در اینجا مطرح نفرمودند یعنی خود آقایان در اینجا این بحث را مطرح نفرمودند که این یک اصطلاح اصولی هم هست اینطور نیست که فقط بحث متکلمین باشد.

یکی از حضار: مبانی کلامی شان را هم دخیل می دانند در فقه؟

آیت الله مددی: بله در فقه هم چرا، اصولشان کلامشان حتی بعدها یک مقداری از بعد از محقق، خود محقق هم یک شرح شمسیه دارد علامه که دارد و اینها در فقه هم کم کم اولین تاثیر مستقیم در فقه در کلمات مرحوم فخر المحققین می بینیم خیلی اصطلاحات فلسفی و کلامی به کار برده است.

ولكن الظاهر انه ليس لصحة والفساد معنا مغاير لما هو عند العرف واللغة وتعريف الفقيه... همین بحث معروف که صحت و فساد به این معناست که به همین معنای عرفی... و ليس و تعريف الفقيه انما يكون تعريفا باللازم مراد از صحیح آن است که جامع اجزاء و شرایط

باشد. ممکن است آن ها که از فاسد است یعنی اجزاء و شرایطش تام نباشد. این همانی است که در لغت و در عرف هست غایته مهم است در باب فقیه ثبوت اعاده و قضاء بوده ...

بله این مطلب درست است که بوده است اما اصطلاحاً این منشاء شده که نظر فقیه فقط لازم نباشد، نظر فقیه منجر بشود به اینکه صحت و بطلان جزو احکام وضعی است. در همین حجة الوداع که پیامبر اکرم احکام حج را بیان فرمودند چون تنها سفر حجی که پیغمبر بعد از هجرت به مدینه انجام دادند همین حج است، هم حجة الابتداء است و هم حجة الوداع، قبل از این حج انجام ندادند، عمره انجام دادند اما حج انجام ندادند و چون حج در طول زمان توسط مشرکین تحریف شده بود پیغمبر اکرم قبل از سفرشان در مدینه وقتی اعلام حج کردند فرمودند که خذوا عنی مناسککم چون بنا بود که پیغمبر یک مقداری از آثاری که برای مشرکین بود مثل بت ها و اینها را در همان سال هشتم برداشته بودند یک مقدار هم آثار حضرت ابراهیمی بود که بنا بود تغییر داده بشود.

مثلاً حضرت ابراهیم حدود حرم را قرار داد پیغمبر اکرم مواظبت را قرار دادند، این خذوا عنی مناسککم به این جهت بود. لذا این احتیاج بود که دقیق باشد و دقیقاً هم الان علمای اسلام چه سنی و چه شیعه دقیقاً مسالهی حجة الوداع را نقل کردند در کتب اهل سنت منحصر در یک روایت واحده است که در صحیح مسلم آمده است، خیلی طولانی است چند صفحه است، طولانی ترین روایت در کتب اهل سنت راجع به حج است و این حدیث به این طولانی منحصر از حضرت صادق از امام باقر از جابر بن عبدالله است ولذا هم بخاری نیاورده است، بخاری از امام صادق نقل نمی کند، از امام باقر نقل می کند، از امام زین العابدین نقل می کند لکن از امام صادق نقل نمی کند.

علی ای حال و در کتب ما هم این روایت طولانی در حجة الوداع در کتاب معاویه بن عمار آمده است. امام صادق به معاویه بن عمار فرمودند شرح حجة الوداع، یکی از چیزهایی که در هر دو روایت هست شرح نکته اش را عرض کنم راجع به این است که پیغمبر اکرم بعد از اعمال منی نشستند، در بخاری هم هست، آمد یکی گفت آقا من ذبیح را مقدم کردم یکی گفت من حلق را مقدم کردم یکی گفت من کذا کردم، پیغمبر فرمود لا حرج اشکال ندارد لا باس.

این می خواهند بگویند که معلوم می شود که با اینکه طبق امر انجام نداد درست است. این جعل است. روشن شد سر جعل چیست؟ این که صحت و فساد قابل جعل هستند به این معناست. با اینکه می آید می گوید من انجام ندادم شما فرمودید مثلاً اول حلق باشد بعد ذبیح باشد من اول ذبیح را انجام دادم در صحیح بخاری هست در روایات ما هم هست این روایت از روایات مشترک بین ما و اهل سنت است که پیغمبر نشستند ... این معنایش این شد که ایشان می فرمایند لازمه اش نه اهل سنت اخذ به لازم نکردند نگفتند به اینکه یوجب ثبوت القضاء او الاعاده نه اصلاً گفتند جعل شده.

آن بحث اصلی که در کتب اصول اهل سنت آمده صحت و بطلان قابل جعلند. نه اینکه فقط مطابقت باشد سری که اضافه کردند بحث را این بود با اینکه مطابق نیست شارع حکم به صحتش کرده است، با اینکه مطابق نیست. لذا حالا آن بحث دیگری است که آیا بحث سنن و فرائض را مطرح کنیم یا جهت دیگری را مطرح کنیم که الان جایش این جا نیست.

یکی از حضار: علتش این نمی تواند باشد که این ها بخاطر اینکه مسببه هستند هر چه فقیه به او برسد ...

آیت الله مددی: نه آن را رسول الله فرموده آن یک بحث دیگری است.

بعد ایشان فرمودند مهم است در نظر متکلم والا فمعنی الصحة والفساد اوضح من ان یخفی به تعبیر ایشان بل لا یمکن تعریفهما بما هو یكون اجلا او مساویا لما هو مرتکز عند العرف من معناهما، بلکه مثل معنای وجود به قول آقایان. ما نمی توانیم معنایی برای صحت بکنیم. صحت همان جامعیت است، وقتی می گویم صحیح الجامع لجميع الاجزاء والشرايط آن خود همان است هیچ فرقی نمی کند، در بعضی از مصطلحات جدید آمده اصطلاح می کنند به این قضایای تکراری، قضایای تکراری اصطلاحا همان قضایایی است که محمول عین موضوع است حالا دیگر وارد آن بحث نشویم.

مرحوم نائینی مرادش این است که در اینجا مثل الانسان حیوان الناطق است مثل هم است یکی است انسان حیوان ناطق صحیح را اگر گفتیم جامع جمیع آثار و شرایط، این در حقیقت تفسیر لفظ به لفظ است و فرقی نکرده است محمول عین موضوع است در اینجا.

فالصحة ليس الا عبارة عن ما يعبر عنه بالفارسية در کتاب های عربی تعبیر فارسی فایده ای ندارد چون عرب نمی فهمد به هر حال فی مقابل درست و نادرست بالاخره این مطالبی که ایشان فرمودند ... واختلاف الاثار فی العبادات و المعاملات والمركبات الخارجیه این درست است اما ای کاش ایشان متعرض این نکته هم می شدند که گاهی این شده که گفتند فاسد هست اما باطل هم نیست این را دیگر ایشان متعرض نشدند اینها مباحث خاص خودش است به این مقدار که ایشان فرمودند کفایت می کنم. این راجع به این مطلب.

این مطلبی که ایشان فرمودند که صحت و فساد یک معنای عرفی دارد و معنای خاصی در فقه یا در اصول ندارد و این لازمه اش است نظر فقیه چون این بود و متکلم او بوده موافقت شریعت یا مسقط عقوبت و مستحق ثواب چون نظرشان روی مساله ی عقوبت و موافقت شریعت بوده این تعبیر را کردند و الا صحت و فساد یک معنای عرفی دارند این مطلبی که اینها گفتند خوب مطلب درستی است اجمالا.

در این که صحیح در نظر عرف یک معنای واضحی دارد این را نمی شود انکار کرد هر شرایطی را که گفتند هر جزئی را که گفتند صحیح و لذا ان شاء الله تعالی بعد بحث خواهیم کرد در بحث اوامر فصلی دارد مرحوم صاحب کفایه و دیگران اتیان المامور به علی وجه یوجب الاجزاء، اصلا این بحث با آن ارتباط دارد. در بحث سابق هم عرض کردیم که این بحث صحیح و اعم با آن ارتباط دارد.

آن هم ان شاء الله خواهد آمد که از بحث هایی است که بعدا در قرن پنجم در اصول وارد شد و لذا یک نوع ابهام هم دارد که اگر شما مامور به را علی وجهه اتیان کردید یوجب الاجزاء دیگر یعنی چه ؟ مثلا گفت آب گرم در لیوان بلور کذا بیاور شما تمام شرایط را انجام دادید دیگر این یوجب الاجزاء چیست ؟ اصلا آن بحث اصلا یعنی چه ؟ این بحث با آن جا مرتبط است که ان شاء الله در آنجا عرض خواهیم کرد .

آن بحث در حقیقت نکته‌ی خاص دیگری دارد و نه آن چیزی که ظاهرش است .

علی ای حال این بحث هم بحث صحیح و اعم هم خواهیم گفت خیلی بحث قدیم در اصول نیست و یک آثار واضع هم که گفتند معلوم نیست برش مترتب بشود ، در بحث ثمره ان شاء الله در آنجا متعرض خواهیم شد .

علی ای کیف ما کان این که در عرف یک معنای واضع دارد بحثی نیست . اما این به صورت کلی هست که ما در اصطلاحات گاهی اوقات همین لفظ عرفی را به کار می‌بریم و مراد چیز خاصی است نه به این معنا که حتما این لازم است مثلا .

مثلا ما در صرف صحیح و معتل به کار می‌بریم . البته اینجا صحیح و معتل مثل اینجا فاسد ... صحیح اصطلاحا آن است که اجزای اصلی و سه حرف اصلی از حروف عله است واو و یاء و الف منقلبه به قول آقایان نباشد صحیح یک اصطلاح خاصی است آن جا معنایش این نیست که بگوییم صحیح در عرف به این معناست که نظر اینها ... نه

چرا ؟ چون وقتی که فرض کنید یاء باشد یا الف باشد بانه باشد هاله باشد ، این تاثیر دارد در صرف کلمه ، قلت می‌گویند ، قمت می‌گویند به جای ضربت یا علمت ، کیفیت تعبیر کلام عوض می‌شود در آن نکته‌ی خاصی که در علم صرف است هیات کلمه است شکل کلمه است تاثیر گذار است وجود این سه حرف تاثیر گذار است . حتی در اصطلاح با صرف صحیح را غیر السالم می‌گیرند ، سالم را اصطلاحا آن چیزی می‌گیرند که هیات کلمه به هم نخورد . مثل عالم عالمون ، اما اگر هیات کلمه به هم خورد غیر سالم مثل مکسر آنجا در مقابل سالم مکسر است ، یک تعبیر عربی هست در فارسی هم متاسفانه به کار می‌برند جمع مذکر سالم ، جمع المذكر السالم ، این السالم صفت جمع است نه مذکر ، مذکر که سالم و غیر سالم ندارد . این جمع المذكر السالم ، السالم را به رفع بخوانید این صفت جمع است و اگر بخواهد به فارسی ترجمه بشود در فارسی صفت مضاف قبل مضاف الیه ذکر می‌شود باید گفته بشود جمع سالم مذکر ، در لغت عربی صفت مضاف بعد از مضاف الیه گفته می‌شود . اما در زبان فارسی صفت مضاف بین مضاف و مضاف الیه گفته می‌شود . این خصوصیات ترکیب زبانی است و باید مراعات کرد .

اگر بخواهیم بگوییم آن جمع المذكر السالم که در کتب عرب هست در کتب فارسی باید بشود جمع سالم مذکر ، جمع سالم است ، کلمه‌ی سالم را با اینکه سالم را ما تقریبا با صحیح یکی می‌دانیم اما در اینجا مرادشان در مقابل مکسر است . این اصطلاح است .

این که بیاییم بگوییم اصطلاحات عین همان تعریف عام است این معنای درستی به ذهن نمی‌رسد ، در طب مثلاً فرض کنید صحیح آن کسی که خروج از حد اعتدال نباشد یعنی آن چیزی که صفت جسد انسانی است کاملاً طبق همان روال عادی خودش باشد صحیح می‌گویند در مقابلش مریض می‌گویند .

آن وقت آنجا هم چون یک نکته‌ی فنی دارد یعنی یک آثار فنی برش بار می‌شود به لحاظ معالجه کردن یا معالجه نکردن در همان جا هم یک اختلافی پیدا می‌شود و بالفعل هم اختلاف است . مثلاً کسی یک انگشت ششم دارد بغل انگشت پنجمش یک انگشت ششم دارد از هیات اصلی خارج است نباید انگشت ششم داشته باشد اما در عین حال هیچ تاثیری در بدن او و رفتار او ندارد هیچ اثر ندارد ، آیا او را مریض بدانیم یا صحیح بدانیم ؟ آیا این را بیمار بدانیم احتیاج به عمل دارد جراحی می‌خواهد یا اینکه این انسان سالمی است ؟

چون تمام کارها را انجام می‌دهد هیچ تاثیری این انگشت زائد در حرکات او ندارد اما هست خلاف است و از هیات طبیعی بدن خارج است ، این اختلاف را هم دارند چون بیماری را به ده گونه معنا می‌کنند در این یکی اختلاف دارند که آیا ما این را بیمار بدانیم یا نه . بدین معنا نیست که شما بگویید چون در عرف عام یک معناست پس اینها همیشه در اصطلاحات هم به همان معناست .

این معنایی که آقای نائینی و دیگران و عده ای از معاصرین نوشتند انصافاً به ذهن نمی‌آید درست باشد . ما یک عرف عام داریم ظاهراً آن معنایی که در عرف عام است از قبیل عقل نظری است و یک عرف خاص داریم اصطلاحات داریم اینها ظاهراً از قبیل عق عملی هستند که چه کار بکنیم ؟ مثلاً با این شخص معامله‌ی مریض بشود یا نه ؟ مرادشان این نیست که از هیات اصلی خارج شد یا نه در طب اگر بحث این را می‌کنند که این بیمار است یا نه صحیح است یا مریض است به خاطر این است که آیا آثار را ...

ما در فقه هم وقتی می‌گوییم صحیح و فاسد نکته اش این است و لذا عده ای از علمای اهل سنت که آمدند بین فاسد و بین باطل فرق گذاشتند نکته‌ی فرقش این بود که باطل جبران نمی‌شود ، فاسد جبران می‌شود . عقد مکروه جبران می‌شود . اگر راضی شد و اکراهش کردند که این خانه اش را بفروشد به صد میلیون بعد دید بد نیست گفت خیلی خوب راضی هستم به این آنها گفتند درست است . اما در مقابل مشهور اهل سنت قائلند درست نیست . یعنی به اصطلاح باطل است .

پس این که ما بیاییم بگوییم صحت و بطلان یک معنای عرف عام دارند درست است معنای عرف عام دارند قبول اما همیشه در نظر بگیریم عرف عام با عرف خاص و اصطلاح خاص فرق می‌کند ، یک عرف عام داریم ، یک عرف خاص داریم ، در عرف عام

بیشتر نظر روی جنبه‌ی عقل نظری است، این اگر مطابق است با آن نقشه، گفت صورة مطابقة... اصلا کپی مطابق با اصل است، صورت مطابق با اصل است این اگر مطابق و موافق بود می‌گویند صحیح نبود می‌گویند فاسد یا باطل.

اما این معنایش این نیست که در اصطلاحات عرف خاص و در اصطلاحات علوم این که ایشان تصور کردند به آن معنای لازم باشد نه آنجا اصلا نحوه‌ی بحث عوض می‌شود، چون می‌خواهند ترتیب آثار بدهند. اینکه بگویند باطل است یا فاسد اصطلاح نیست، نگوید یک امر عرفی است این می‌خواهد ترتیب آثار بدهد، اگر باطل بود نمی‌شود کارش کرد دیگر تمام است اگر فاسد بود می‌شود کارش کرد با اجازه و لحوق اجازه آن عوض می‌شود و صحیح می‌شود. عقد درست می‌شود مثل عقد فضولی این در بحث عقد مکره آن نکته‌ی اصلی اش این است ان شاء الله چون بحث بعدی هم قصد است آنجا هم یک توضیحاتی راجع به این مطلب گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی.

پس بنابراین این مطلبی را که اینها فرمودند اولاً بحث متکلمین را مطرح کردند چون اصول فقه ما خیلی متأثر به کلام بوده و الا جای بحث و طرح بحث متکلمین نیست اینجا باید می‌آمدند صحت و فساد را در نظر فقیه و صحت و بطلان در نظر اصولی مطرح می‌کردند در اصول صحت و بطلان به معنای حکم وضعی می‌دانند یعنی قابل جعل و اعتبار است.

در نظر عرف صحت و بطلان به معنای حکم نیست و لذا عرض کردم عده‌ای شان هم حکم وضعی را اخبار می‌دانند این که این مطابق هست یا نه این حکم نیست این جعل نیست این امر واقعی است. جعل ندارد درش.

اما در اصول که بحث می‌کنند آیا جزو احکام وضعی است چون درش جعل می‌خواهند ببینند شارع این را اعتبار کرده است. پس این مطلب که فرمودند عرف فقها و عرف متکلمین همان نظری است، راجع به عقوبت هم آن مساله‌ی عقوبت چون مساله‌ی شفاعت هست و ترتب آثار و ترتب عقوبت بر عمل مثل ترتب مثل جبری است و از آن مباحث است مثل ترتب ثمره و یک بحث‌هایی که هست آن نکته‌ی ای که در آنجاست آن نکته‌ی اش آن است که در محل خودش مطرح شد و در کفایه هم به مناسبتی جبر و تفویضی که دارد اشاره‌ی به آن مطلب دارد. آن یک نکته‌ی دیگری است.

یعنی بعبارة اخرى در باب کلام در بحث عقوبت می گویند ممکن است عمل فاسد باشد اما عقوبت برش بار نشود ، حالا یا به شفاعت باشد یا به نکته ی دیگری باشد حالا آن بحث های دیگری دارد ، آن یک بحث دیگری است اصلا یعنی نباید در این جا مطرح می کردند .

به نظر من آنچه که مناسب بود در این جا صحت و بطلان را از این دو زاویه مطرح می کردند یکی زاویه ی فقهی و این زاویه هایی که در اصطلاحات علوم می آید اینها عقل عملی هستند چه کار بکنیم ؟ آن که در عرف عام می آید عقل نظری است چیست ؟ صحیح یعنی مطابق با آن این عکس مطابق با اصل است این کپی مطابق با اصل است . این مطابقت امر واقعی است امر تکوینی است امر جعلی نیست امر اعتباری نیست .

و لذا عرض کردیم می آید نزد رسول الله می گوید من عملی که انجام دادم جابجا انجام دادم می فرمایند درست است . این معنایش این است که قابل جعل است و الا خود او فرمود اول باید مثلا حلق باشد و بعد ذبیح باشد گفت آقا من اول ذبیح کردم بعد حلق کردم ، فرمود لا حرج . این روایت مفصلی است نزد ما هم هست نزد اهل سنت هم هست .

پس بنابراین این مطلبی را که در اینجا در کلمات اعلام آمده و تا آنجایی که من دیدم غالبا قبول فرمودند این انصافا محل تامل است ، صحت و فساد ، صحت و اعتدال و مشابهش دیگر این صحت و مقابله یا باطل یا فساد این در نظر عرف عام یک معنای واحدی دارد یعنی یک معنای حقیقی دارد در عرف های خاص در علوم مختلف دارای معنای دیگری است و این معنای مختلف به لحاظ آثار است .

مثلا آیا چنین شخصی که یک انگشت زائد دارد اصلا عمل جراحی بشود یا نشود این اصلا بیمار هست یا نیست ؟ با او معامله ی بیمار بکنیم یا نکنیم ؟

یکی از حضار : یعنی نگاه کاربردی دارند .

آیت الله مددی : به قول شما نگاه کاربردی دارند .

ما در باب فقه هم به این معناست در باب اصول هم به این معناست که آیا قابل جعل هست یا قابل جعل نیست ، قابل جعل به این معنا ممکن است مطابق باشد اما شارع بگوید دو مرتبه انجام بده ، ممکن است مطابق نباشد و شارع بگوید کافی است نمی خواهد انجام بدهید این اسمش حکم به صحت است .

پس این مطلبی که در اینجا در کلمات اعلام آمده است انصافا محل تامل است .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین